

وابستگی تام و تمام حزب به شوروی بود. این موضوع را هر دانش آموزی که اسم انشعاب به گوشش خورده باشد می داند. ولی اعتقاد به شوروی و اختلاف آن با اطاعت چشم و گوش بسته از این کشور، دو مقوله جداگانه است. انشعاییون به مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم در شوروی هنوز اعتقاد می داشتند ولی هرگز به اینکه حزب باید از شوروی دستور بگیرد و فرامین ارگان های متعدد (نه تنها حزب کمونیست) آن را اجرا کند، معتقد نبودند. مروری بر آثار ملکی نشان می دهد که او در راه این عقیده، قبل از حرکت تیتو در یوگسلاوی، استالینیسم را به مبارزه طلبید.

ضمناً، کیانوری که می کوشد اصلاح طلبان را خفیف نشان دهد، خود ظاهراً یک اصلاح طلب دو آتشف بود و چنین می نمود که در این جریان مترقی قرار دارد. ولی طبق خلق و خوی خویش، وسیله شامه کامبخش، سمت و سوی قدرت را تشخیص داد و جذب هیئت حاکمه حزبی شد.

ثانیاً - «هدف [انشعاییون] قبضه کردن رهبری حزب بود» این ادعا از بدیهی ترین دروغ ها است. چه کسی نمی داند که بهترین راه قبضه کردن حزب، ماندن در حزب و انشعاب نکردن بود؟ با جدا شدن از حزب، چگونه می توانستند قدرت همان حزب را به دست آورند؟ بعلاوه، انشعاییون وقتی که از حزب دور می شدند، کمیته ایالتی تهران که عنوان بزرگترین و مهمترین ارگان پشتیبان حزب را داشت، در دست داشتند «در تابستان ۱۳۲۶ بر اثر فشار اصلاح طلبان، سومین کنفرانس ایالتی تهران تشکیل گردید. در این کنفرانس با وجود کوشش فراوان دستگاه رهبری، اصلاح طلبان اکثریت مطلق داشتند... اکثریت کامل کمیته ایالتی و نمایندگان کنگره از میان اصلاح طلبان انتخاب شدند»<sup>۱</sup> به این واقعیت، احسان طبری و دیگران نیز اشاره کرده اند. همچنین خلیل ملکی یکی از دبیران (دبیر اول) هیئت اجرائیه بود. بطور گذرا فقط اشاره می کنیم که پس از شکست فرقه دموکرات، ملکی را به یک جلسه اضطراری در قلعهک دعوت نمودند و بعد از ادای احترامات زیاد که غیر عادی می نمود، او را به شغل دبیر اول حزب توده ایران

۱- پس از ۱۰ سال انشعاییون حزب توده سخن می گویند، ص ۲۱.

انتخاب کردند. اما چون این سمت و وظائف خاصی (ارتباط با شوروی‌ها) داشت که از عهدهٔ ملکی خارج بود، مدتی بعد آن را رد کرد و به دبیر غیر اولی قناعت ورزید! تمام این جریانات را ملکی در زمان محاکمهٔ سال ۱۳۴۴ در مدافعات خود به صورت مشروح بیان کرده است. افزون بر اینها، وقتی نمایندگان انشعاب نزد دکتر کشاورز رفتند تا خبر این واقعه را به او بدهند، کشاورز به آنها گفته بود «تمام هیئت اجرائیه استعفا می‌دهند... قول داد که در صورت خودداری [از انشعاب] هیئت اجرائیهٔ جدید با موافقت» آنها انتخاب می‌شود.<sup>۱</sup> موقعیت و مقام‌های حزبی از این بالاتر و بیشتر هم می‌شوند؟ اگر انشعاییون قصد قبضهٔ رهبری حزب را داشتند با وجود قول‌های کشاورز و دبیری ملکی و سازمان وسیع ایالتی تهران، دیگر چرا باید با حرکت انشعایی، حزب را رها می‌کردند؟ در واقع تا همین تاریخ هم که اصلاح‌طلبان در حزب مانده بودند، به امید اصلاح آن، فعال‌شدن سایر ارگان‌ها و قطع دنباله‌روی حزب بود که اساسنامهٔ حزبی دقیقاً پیش‌بینی کرده بود. هیچ‌یک از این راه‌حل‌های اصلاحی و قانونی جامعهٔ عمل نمی‌پوشید مگر از طریق تشکیل کنگره و طرح و بررسی و اعمال قدرت مشروع حزبی که اساسنامهٔ حزب آنها را مکلف به تشکیل کنگره کرده بود. اما «وقتی کیانوری در آن جلسه کذائی گفت: رفقای شوروی می‌گویند تا انتقاد در حزب باقی است نباید کنگره تشکیل شود، دیگر چه امیدی به اصلاح، ممکن بود داشت»<sup>۲</sup> به این ترتیب، کیانوری که بیش از همیشه و همه انشعاب را خرد می‌کند و انشعاییون را مجرم و عوامل جاسوسی غرب نشان می‌دهد، محتمل‌ترین بارگناه تحمیل انشعاب بر انشعاییون را روی گردهٔ خود احساس نماید؛ و اساساً به خاطر همین سنگینی جرم است که تصور دارد با کوبیدن انشعاییون می‌تواند بار آن گناه را سبک کند.

از نظر کیانوری هر یک از رهبران حزب که با انشعاب جنگید، جزء نیروی جنبه صلح و دموکراسی جهانی به مرکزیت مسکو شناخته شد (جز مهندس شرمینی که به نفع جنبهٔ جهانی کذائی، با انشعاییون سخت به نبرد پرداخت و بعد هم از حزب توده چوب

۱- از انشعاب تا کودتا، صص ۲۵ و ۸۴

۲- منبع قبلی، ص ۸۳

خورد) و هرکس که انشعاب کرد، به اردوی دشمن تعلق داشت و طرفدار امپریالیسم غرب بود. لذا انشعابیون نمی توانستند طرفدار نه شرقی نه غربی، راه حلّ میان آن دو نیرو و نیروی سوم یعنی به مردم این مملکت علاقه مند باشند!

بالاخره در دوران حسن روابط بین ایران و شوروی، یعنی در دوره انعقاد قرارداد ذوب آهن که شوروی و حزب توده زبان به تحسین انقلاب شاهانه گشوده بودند، ساواک انتقام حزب توده را از انشعابیون گرفت. در واقع ایرادهایی که کیانوری و طبری و سایر توده‌ای‌ها به انشعابیون می‌گیرند، لبّ مطلبش همانهایی است که سازمان اطلاعات و امنیت شاه از دهان توده‌ای‌ها قاپید و از قلم توده‌ای‌ها در ادعانامه دادستان نظامی تراوید و علیه ملکی و انشعاب به کار گرفت.

### ۱۵۳- موضع ملکی و سوء نیت کیانوری

الف - کیانوری مدعی است «موضعگیری ملکی و عمل انشعاب او در ارتباط با اشتباهات فرقه نبود».

اولاً - کراراً در اسناد، خاطرات، کتاب صاحب‌نظران آمده و ما هم تکرار می‌کنیم که «ملکی و انشعاب او» درست نیست. یعنی انتساب عمل انشعاب به ملکی غلط است. به قول دکتر حسین ملک در کیهان لندن، مبتکر اولیه عمل انشعاب انور خامه‌ای بوده است. موتور انشعاب را بعضی از جوانان روشنفکر در کمیته ایالتی تهران از قبیل جلال آل‌احمد و مهندس ناصحی و مهندس ملک روشن نگاه داشتند. هرچند تمام بار مسئولیت انشعاب به دوش ملکی افتاد و او پرچم آن را تا به آخر و با «افتخار» بر دوش کشید، ولی مبتکر و عامل انشعاب، ملکی نبوده است. برای اینکه محکومیت ملکی تسجیل شود، دشمنان او انشعاب را یکجا با ملکی محکوم می‌کنند. تأیید نظر ما را دیگران بارها گفته و نوشته و ثابت کرده‌اند و ما با تکرار آنها نمی‌خواهیم باز هم بر قطر این جوابیه بیفزاییم.

ثانیاً - اینکه کیانوری می‌گوید انشعاب در ارتباط با اشتباهات فرقه دموکرات نبود، دروغ محض است. نتیجه تشکیل فرقه دموکرات، اگر مهمترین علت انشعاب نباشد،

محققاً از بزرگترین علل آن باید به حساب آورد. خود ملکی در دادگاه سال ۱۳۴۴ گفت «پس از شکست فرقه دموکرات، از اصلاح حزب مایوس شدم»<sup>۱</sup> و قبل از آن نیز صراحتاً گفته بود «تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان یکی از علل بزرگ انشعاب در حزب توده بود»<sup>۲</sup>

گزارش‌های محرمانه شهربانی حکایت از این دارد که پلیس تا عمق محرمانه‌ترین مذاکرات ارگان‌های حزب توده رسوخ کرده بود. بنابراین، گزارش عادی از شنودهای مأموران پلیس در کافه‌ها و سایر اماکن عمومی کاری ساده و مفاد آن مقرون به صحت بوده است. این گزارش‌ها که بعضاً به صورت عامیانه‌ای تهیه می‌شد و اکثراً - و دست‌کم - حاوی گزته‌ای از واقعیت بود، حاکی است که:

در شب ۲۱ ماه جاری در کافه فردوسی چند نفر از مسئولین حزب توده در خصوص اختلافات حزبی صحبت و اظهار می‌داشتند: فعلاً حزب توده به دو دسته تقسیم شده و بر علیه یکدیگر کوشش و مبارزه می‌نمایند. دسته اول با خلیل ملکی بوده و این دسته با فرقه دموکرات آذربایجان مخالف و حتی معتقد است که باید بر علیه آنها مبارزه نماید. خلیل ملکی و دسته اول می‌گویند طرفداری از فرقه دموکرات آذربایجان به نفع تمام نخواهد شد. اولاً فرقه دموکرات سابقه خوبی در اجتماع و سیاست ندارد ثانیاً طرفداری از آنها علاوه بر اینکه ما را بدنام و لکه‌دار خواهد کرد به ضرر دموکراسی ایران نیز تمام خواهد شد. زیرا مسلماً فرقه دموکرات هرگز موفقیت نخواهد یافت و این سر و صداها بی‌نتیجه خواهد [ماند]<sup>۳</sup>

ب - منظور کیانوری از جمله «ملکی با پذیرش پست مدیرکلی وزارت فرهنگ دقیقاً همکاری با یکی از رهبران حزب را پذیرفت که بیش از دیگران مورد اعتراض ...

۱- اطلاعات هوایی، شماره ۴۸۸۰ مورخ یکشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۴۴.

۲- اطلاعات هوایی، شماره ۴۸۷۹ مورخ شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۴۴.

۳- گزارش‌های محرمانه شهربانی، جلد اول، گزارش روز ۲۲ آذر ۱۳۲۶، ص ۴۸۱، دو قلاب و کلمه بین آن از ویراستاران مرجع است.

بود» این معنا را دارد که از نظر او مهمترین «دستاوردها» فرقه دموکرات، پست مدیرکلی وزارت فرهنگ برای ملکی بود، و این منجر به همکاری نزدیک او با دکتر کشاورز شد، و حال آنکه بیشترین اعتراض انشعاییون متوجه کشاورز بود! این گونه استدلال ظاهراً بسیار فریبنده است. زیرا

اولاً - این ملکی نبود که پست مدیرکلی وزارت فرهنگ را «پذیرفت» بلکه یک تکلیف حزبی و دستور سازمانی بود که رهبری حزب به عهده ملکی گذاشت. اگر ملکی این پست را هم قبول نمی کرد مورد اعتراض تشکیلات واقع می شد. تازه استادان دانشگاه که عضو حزب بودند (من جمله آقای دکتر کیانوری) به ملکی با چشم غضب آلود نگاه می کردند که چرا معاونت دکتر کشاورز را پذیرفته است و اگر معاونت را نمی پذیرد، چرا آن را برای کسی که عضو حزب نبود آماده کرد و از میان آنان هیچ یک را در نظر نگرفت؟

ثانیاً - آیا مهمترین دستاوردها فرقه دموکرات فقط شرکت وزرای توده‌ای در کابینه قوام به مدت ۷۷ روز بوده است؟ این همه بدنامی‌ها، همکاری با «قوام آدمکش» و مهمترین دستاوردهای ملکی تنها برای دو ماه و نیم کار بود؟ مهمترین دستاوردها فرقه برای هیچ یک از ایرانیان، اعم از قوام و سران حزب توده و خود فرقوی‌ها حتی پیشه‌وری نبود. اگر اساساً حرکت فرقه دموکرات یک حرکت جدایی طلبانه بود و حزب توده هم با فشار شوروی به دنبال آن راه افتاد، این جهت را داشت که قرار بود مهمترین دستاوردهای آن یعنی امتیاز نفت شمال نصیب شوروی گردد.

ثالثاً - بیشترین اعتراض انشعاییون متوجه دکتر کشاورز نبود. اصلاً این اعتراضات جنبه شخصی نداشت. بیشترین اعتراض مربوط به کادر شوروی پرست و تجزیه طلب بود. از این گذشته، اگر دو ماه و نیم همکاری با کشاورز اشتباه سنگینی باشد - که نبود - خود کیانوری در حزب توده نزدیک به ۲۰ سال با کشاورز همکاری داشت. خیلی راحت می توان در یک حزب، یک وزارتخانه، یک مدرسه همکاری بود و همفکر نبود، حتی در خطوط درشت نیز همراهی نداشت. تازه مگر همکاری با کشاورز چه عیبی داشت که به چندین سال همکاری حزبی با او هیچ ایرادی وارد نمی شد، ولی همین که به لحاظ

تکالیف حزب و فقط دو ماه ونیم در کادر بی در و پیکر یک وزارتخانه گنجید، واجد عبوب اولین و آخرین شد؟ با وجود این کیانوری با همین کشاورز تا سالها بعد پشت یک میز می نشست که در جلسات متعدد همکاری می کردند و تصمیمات واحدی می گرفتند.

رابعاً - کیانوری با لجبازی عجیبی سعی دارد میان ملکی با سایر انشعاییون را تفرقه بیندازد و آنها را علیه ملکی بشوراند تا شاید ۲۵ سال بعد از درگذشت ملکی عقیده انشعاییون نسبت به او تغییر کند. و این موضوع سخت اسباب خوشحالی کیانوری را فراهم می کند.

#### ۱۵۴ - نشت واقعیات از پشت پرده

مصاحبه کننده در صفحه ۱۶۹ پرسش متعادلی درباره ایجاد نوعی سوسیالیسم شبیه به سوسیالیسم تیتو و طبعاً بدون وابستگی به شوروی از طرف ملکی را مطرح می کند، اما در ذیل آن به اشتباه می گوید «بعد از آن برخورد رهبری به ویژه پس از اعلامیه تند رادیو مسکو مواضع ضد شوروی او شکل گرفت»

در مورد «اعلامیه تند رادیو مسکو» قبلاً توضیح دادیم، اما مواضع ضد شوروی ملکی، با (و به علت) تأثیر از گفتار رادیو مسکو به نقل از روزنامه آزادگان نبود. با سانسور شدید خبری در شوروی، کمتر اخبار واقعی از همسایه شمالی می رسید. لیکن کم کم واقعیاتها نشت کردند: دیپلماتهای شوروی که به کشورهای غربی پناهنده می شدند، اخبار موحشی از اردوگاههای کار اجباری و بیمارستانهای روانی شوروی فاش ساختند؛ مسافری عادی جسته و گریخته حامل خبرهای ناگواری از زور و فشار و قلدری تشکیلات دولتی و پلیس بودند؛ دیپلماتهای غرب و دنیای سوم مسائل پشت پرده را احساس و در کشورهای خود منتشر می کردند؛ دانشمندان و نویسندگان خارجی که به علت علاقه به کشور سوسیالیسم و انقلاب میهمان این دولت می شدند، اغلب واقعیات را می دیدند و در برگشت از شوروی - که محمل برگشت دیدگاههای خودشان نیز بود - نگفتنیها را می گفتند و می نوشتند؛ کتابهای اندیشه ورانی نظیر جرج اورول،

ایزاک دوپچر، جیلاس، آندره ژید، سارتر، کوئستلر و دیگران، همه و همه چشم و گوش‌ها را باز کرد. کافی بود مقداری از این اخبار تکان‌دهنده به ایران برسد تا برای مرد خردمند و تیزبین، راز سر به مهری از کشور شوراهای باقی نماند. این‌گونه شد که ملکی واقعیت‌ها را دریافت، سپس کتاب معروف و کم‌نظیر سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی شکل گرفت<sup>۱</sup> و در زمان خود، مثل بمب صدا کرد. ملکی باید خیلی نپخته بوده باشد که تنها با یک گفتار رادیو مسکو، آن هم به نقل از یک روزنامه ظاهراً ایرانی، این چنین تغییر موضع بنیادی بدهد. با وجود این، کیانوری در پاسخ به مصاحبه‌کننده می‌گوید «این طور نیست. ملکی پس از اینکه به انگلستان دعوت شد در بازگشت، آن ملکی قبل نبود، اصلاً دگرگون شده بود... سفر انگلستان بر ملکی تأثیر شدیدی داشت و ما تغییر او را احساس می‌کردیم و می‌دیدیم» و بعد از انشعاب ادعا کردند که گویا ملکی به دستور انگلستان در حزب توده انشعاب راه انداخته است. ما در کتاب بیراهه، پاسخ به کژراهه احسان طبری به این بخش از دروغ بزرگ حزب توده به تفصیل سخن گفته‌ایم.<sup>۲</sup> در اینجا هم می‌گوییم که پس از مصاحبه ملکی با مورگان فیلیپس و ارنست بوین، مطبوعات حزب توده یک پارچه از آن مدح و تمجید کردند و نوشتند که هیچ کس دیگر جز ملکی قادر به انجام چنین مصاحبه محکم و مستدلی نبود.

انشعابیون در دومین اعلامیه انشعاب توضیح دادند که همان مصاحبه و انتشار مقالات و سایر کارهای برجسته که «روزی موجب مباهات و بالارفتن فروش روزنامه و بهترین دلیل خدمتگراری آقای ملکی بود، امروز دلیل و سند! خیانت او و دلیل ارتباط او با استعمار گردیده است»

در مورد این ملاقات و مصاحبه، ملکی مقالاتی نوشت که در روزنامه رهبر چاپ شد و با تحسین فراوان حزب و کلیه خوانندگان روبه‌رو گردید. حالا کیانوری می‌گوید آنها تغییر ملکی را پس از بازگشت از سفر انگلستان احساس کرده و دیده بودند. این نیز

۱- خلیل ملکی، سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی، انتشار حزب زحمتکشان، تهران ۱۳۳۱ که در سال ۱۳۵۷ وسیله انتشارات رواق تجدید چاپ شد.

۲- بیراهه، تحت عنوان «هنر نیشغولی» ص ۳۴۶.

دروغ زشتی است (در مبحث ۱۵۷ به این بحث بازمی‌گردیم)

### ۱۵۵- همکاری با بقائی در آن زمان ننگین نبود

دربارهٔ فعالیت بعدی انشعاییون، کیانوری می‌گوید «چرا اینها که می‌خواستند سوسیالیسم ملی درست کنند به طرف امریکا رفتند؟ چرا به همکاری ننگین با مظفر بقائی تن در دادند؟»

اولاً - به طرف امریکا رفتن انشعاییون از اختراعات امثال کیانوری است. از نظر رهبران حزب توده، هرکس در ارودی زحمتکشان جهان و جبههٔ دموکراسی جهانی - یعنی شوروی - نباشد (نبود؟) الزاماً در اردوی امپریالیسم غرب به سرکردگی امریکا است. زیرا آنها فقط به جهان دو قطبی اعتقاد داشتند (و دارند) آیا این تعبیرات یک بار دیگر به خاطر نمی‌آورد آن تعریف معروف استالین را که «هرکس با ما نیست دشمن ماست»؟ آیا نمی‌شود نه شرقی بود و نه غربی؟ (متأسفیم از این همه تکراری که به ما تحمیل می‌شود)

ثانیاً - اگر همکاری با بقائی امریکائی و عضو حزب دموکرات قوام خیلی ننگین و شرم‌آور است ولی همفکری و همراهی و همکاری با قوام السلطنه «آدمکش» و مظفر فیروز و رزم‌آرا و سید ضیا بسیار شرم‌آورتر می‌باشد.

ثالثاً - بقائی از بدو تولد خائن نبود. پسر میرزا شهاب کرمانی (و برادرزاده آقاخان کرمانی، خاندان انقلابی مشهور آن خطه در نهضت مشروطیت) بود. او ناطق زبردستی بود و پس از استیضاح دولت ساعد در اردیبهشت ۱۳۲۸ و جاهت غیرقابل انکاری کسب کرد. با انتشار روزنامهٔ شاهد و مبارزه با عوامل زور، بخصوص با سپهبد رزم‌آرا، بازم به محبوبیت خویش افزود. توقیف‌های شاهد و سپس بازداشت خودش در سال ۱۳۲۸ و بعد هم فروش روزنامه به دست خود در خیابان‌ها (که روزنامه‌فروش‌ها از حق توزیع آن ممنوع شده بودند) با توجه به مصونیت پارلمانی او، به راستی از دکتر بقائی رجلی کامل ملی و محبوب ساخته بود. جؤ اختناق مربوط به واقعهٔ ۱۵ بهمن که کیانوری یکی از مسببین اصلی آن روزگار تیره بود با شجاعت بقائی



و یکی و دونفر دیگر خنثی گشت. بعد در کنار ملتون، یکی از قهرمانان مبارزات ملی شد. بطوری که در آغاز نهضت ملی شدن نفت، بلافاصله پس از دکتر مصدق دومین رجل وطنخواه محسوب می‌گردید.<sup>۱</sup>

کیانوری یک جمله قصار دارد که در هنگام توجیه دوستان خود به کار می‌گیرد و در موقع بررسی کارنامه دشمنان به کلی آن را فراموش می‌کند! و آن این است که «اشخاص را باید در تحولشان نگاه کرد» بسیار خوب، ملکی هم به جهات همین تحول بقائی با او شروع به همکاری نمود. آن موقع همکاری با بقائی نه تنها ننگین نبود، که سبب افتخار بسیاری از رجال محسوب می‌شد. اما ظرفیت دکتر بقائی همین مقدار و تا قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بود. از آن پس او چهره عوض کرد و مانند مکی و حائری‌زاده و آیت‌اله کاشانی به صف مخالفین نهضت ملی پیوست.

### ۱۵۶- بروز اختلاف در حزب زحمتکشان

در اینجا لازم می‌بینیم جریان اختلاف دکتر بقائی با روشنفکران حزب زحمتکشان را به اختصار شرح دهیم:

نقطه اوج درگیری بین روشنفکران این حزب به رهبری ملکی با بقائی همان جلسه‌ای است که آل‌احمد در کتاب روشنفکران نیز ثبت کرده است. لیکن این اختلافات از چند ماه قبل از آن جلسه، قبل از بستری شدن بقائی در بیمارستان رضانور، و یا بهتر، قبل از ۳۰ تیر شروع شده بود. مشکل عمده در مسائل تشکیلاتی از طرف دکتر بقائی عبارت بود از انتخابات کمیته مرکزی و سایر ارگان‌های حزبی. زیرا بقائی با پیش‌بینی نتیجه انتخابات که می‌توانست موقعیت انحصاری او را در رهبری حزب واژگون کند، نسبت به برگزاری آن تحاشی می‌کرد (عیناً مانند حزب توده که برای تشکیل کنگره همین بازی را در آورد و کیانوری در تشکیل آن آب پاکی را روی دست اصلاح‌طلبان ریخت) سپس اولتیماتوم بقائی به مصدق، مخالفت ملکی با این حرکت، زد

۱- عبدالله برهان «زیر پرده گلریز شب و ... میراث خلیل ملکی» مجله نگاه نو، شماره ۱۸، مورخ بهمن و

و بندهای بقائی در بیمارستان و ملاقات‌های شبانه او با مخالفان دولت ملی - از جمله تماس با دربار و رهبری حزب توده و آیت‌اله کاشانی - و بالاخره مباحثات ملکی و بقائی درباره «تاندانس تشکیلاتی» و فرصت‌طلبی حزبی از جانب بقائی که در جلسه گویندگان حزب مطرح شد، همه و همه شکاف بین دو جناح را عمیق‌تر کرد. در آن جلسه بقائی صراحتاً گفته بود «تا من هستم دندان دموکراسی حزبی را بکنید و بیندازید دور» و عباس دیوشلی (ارادتمند صمیمی بقائی در حیات و ممات او) ملکی را متهم کرد که با «توماس» عضو سفارت انگلیس در تهران رابطه دارد. این اتهام، حاضران را شدیداً به خنده انداخت. زیرا زمانی که عبدالقادر آزاد در دوره شانزدهم سرسختانه با دکتر مصدق به مخالفت برخاسته بود، بقائی (یار هنوز متحد مصدق) را به همین اتهام ارتباط با توماس مورد حمله قرار داده بود. خنده حضار به خاطر آن بود که دیوشلی به جای تضعیف ملکی، ناشیانه دوست عزیز خود و رهبر حزب (بقائی) را در معرض بی‌آبرویی قرار داده بود... بنابه این مراتب، موضوع ملاقات دکتر عیسی سپهبدی با قوام تنها یکی از عوامل تشدیدکننده درگیری‌ها بود (البته مهمترین عامل و نه تنها علت آن) جریان این ملاقات را تصادفاً فرزند یکی از خدمه قوام که عضو حزب بود، کشف کرد و گزارش داد. به هر حال دکتر بقائی با طی این مسیر، در جلسه فعالین حزب که نقطه نهائی اختلافات بود از سمت رهبری حزب زحمتکشان استعفا داد و چندی بعد در مصاحبه با روزنامه اطلاعات گفت علت استعفای او این بود که «ملکی یک کمونیست منهای مسکوست» ملکی نیز به همان روزنامه جواب داده بود «همین عبارت، یعنی نیروی سوم به معنای اخص»... بقائی بعدها روایتی از جریان استعفایش را در وصیت‌نامه سیاسی<sup>۱</sup> خود تکرار کرده است.

به این ترتیب، به محض اینکه ثابت شد دکتر بقائی مخالف حکومت ملی است و با بعضی مراجع ضد مصدقی سر و سری دارد، ملکی و یاران صمیمی او بقائی را رها کردند. اگر هم عضویت او را در حزب دموکرات قوام می‌لاک بگیریم، او عضو رده

۱- افول یک مبارز، نقدی بر وصیت‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، تألیف ع.محمدآقا و م.صدیقی

بالائی نبود. در حالی که مظفر فیروز عضو مؤثر مرکزیت حزب دموکرات بود، بعد از قوام دومین فرد رهبری آن محسوب می‌گردید، با کسانی نظیر سردار فاخر حکمت و حسن ارسنجانی و موسوی زاده و حائری زاده و ... اعضای هیئت مؤسس حزب قوام را تشکیل می‌داد و مدت‌ها همکار و همقدم صمیمی آنها بود. آن وقت این همکار دلسوخته قوام السلطنه و سید ضیاء، به اعتبار قوم و خویشی با خانم مریم فیروز مورد مدح و ثنای کیانوری قرار می‌گیرد. اگر بقائی ننگین باشد، مسلماً مظفر فیروز نیز دست‌کم به اندازه بقائی ننگین است. ارزش قضاوت و استدلال کیانوری از همین یک مورد به خوبی معلوم می‌گردد: تفکیک این دو مظفر و مدح یکی و حملات کوبنده به دیگری، هر دو هم به علت همکاری با قوام، نهایت ضعف و بی‌انصافی است.

سایر ادعاهای کیانوری از قبیل اینکه «سوسیالیسم ملی دروغ است و از ادعاهای امثال خامه‌ای است» نیز در زمره بقیه اکتشافات باطل اوست. زیرا مسئله‌ای که از نظر یک انترناسیونالیست استالینی مطرح نیست همان «مسئله ملی» است. تحت ارشاد رهبران حزب، یک توده‌ای نباید به ملی و ملت و ملتون اعتقاد داشته باشد و اصولاً نباید آن را بنشاسد، آنچه می‌شناسد هنوز هم همان جهان دو قطبی است.

سوسیالیسم ملی حقیقتی است که نمی‌تواند از ادعاهای امثال خامه‌ای باشد. مقولات عدالت اجتماعی، رفع ستم فردی و گروهی، همگانی کردن ابزار تولید و عمومی کردن صنایع بزرگ، احترام به قانون، قطع وابستگی، حکومت دموکراتیک و حاکمیت مردم، همان حقایقی هستند که دولتمردان میهن‌دوست و مردمی به درستی دنبال دستیابی کامل آنها می‌باشند.

### ۱۵۷- نقطه اولای استالینیسیم

مصاحبه کننده در ادامه بحث متعادل قبلی (ص ۱۶۹) می‌گوید «ملکی، آنطور که می‌گویند یکی از نخبه‌ترین و باسوادترین اعضای رهبری حزب بود و به گفته طبری در دورانی نقش دبیر اول را داشت. ولی حزب توده او را لجن‌مال کرد و حتی ملاقات او با مورگان فیلیس (که به هر حال ملاقات یک سوسیال دموکرات ایرانی با دبیر حزب

کارگر انگلیسی طبیعی است) را به عنوان وابستگی به انگلیسی‌ها در بوق کردند.» البته در بوق‌کردنشان نه در زمان ملاقات با فیلیپس و بوین، بلکه دو سال و اندی بعد، یعنی زمانی بود که انشعاب صورت گرفت. در آن موقع تازه رفقا به یاد آوردند که ملکی بیش از دو سال قبل با رهبران حزب کارگر انگلیس دیدارهایی داشته است! اگر این مصاحبه‌ها خائنانانه بود، مطبوعات حزب توده می‌توانستند همان موقع به انتقاد از آنها پردازند. و اگر انتقاد به ضرر و حدت تشکیلاتی محسوب می‌شد، می‌توانستند لااقل سکوت کنند. ولی مصاحبه‌های ملکی آنقدر صدا کرد و پرستیژ حزب را بالا برد که از دم به به و چه‌چه کردند. همزمان با مصاحبه‌های ملکی حزب توده خود نیز به نحوی دیگر از موفقیت حزب کارگر در انتخابات انگلستان ابراز شادمانی می‌کرد: «در پایان میتینگ ۱۴ مرداد ۱۳۲۴ از طرف حزب توده نسبت به پیروزی حزب کارگر انگلیس تبریک گفته شد، سپس توده‌ای‌ها شعار زنده‌باد حزب کارگر انگلیس سر دادند.»<sup>۱</sup> تنها دو سه ماه بعد از ۱۴ مرداد یعنی در آبان ۱۳۲۴ ملکی با سران حزب کارگر انگلیس مصاحبه کرده بود. پدیده‌های تاریخی باید در حال و هوای زمان خود مورد قضاوت قرار بگیرند. در غیر این صورت گرفتار سطحی‌نگری و تحلیل مکانیکی قضا یا شده‌ایم. مصاحبه‌های ملکی در آن زمان درست و بجا بود و مورد تأیید و تجلیل وسیع تمام گروه‌ها و شخصیت‌ها قرار گرفت.

مجموعاً در مقابل عبارات مصاحبه‌کننده، آقای کیانوری که راه‌گریز از هرگونه پاسخ منطقی را مسدود می‌بیند، به نقطه اولای استالینسم متشبث می‌شود و حاق منظورش را در علت نیم قرن لجن‌مال کردن انشعاییون و بطور کلی پدیده انشعاب بیان می‌دارد:

«در مورد موضع حزب چاره‌دیگری نبود. حزب اگر چنین موضعی نمی‌گرفت قشر پائینی خود، نه یک عده روشنفکر، را از دست می‌داد... برخورد حزب با انشعاییون ناشی از مطالعه حرکات مشابه در جنبش جهانی کمونیسم بود.» کیانوری

آخرین حرف را می‌زند و به درستی می‌گوید دلیل برخورد ناجوانمردانه حزب با انشعابیون، فقط جلوگیری از متلاشی شدن حزب توده بوده است، بخصوص که او انشعاب را در چارچوب «جنبش جهانی کمونیسم» قابل تبیین می‌داند. پس به این جهت است که باید انشعابیون را زیر زنجیرهای بولدوزر خرد و خاکشی کرد تا حزب سر پا بماند و کسی هوس انشعاب نکند! بقیه همه حرف است، انگیزه واقعی حزب توده از کوبیدن بیرحمانه انشعابیون به خوبی روشن می‌شود. این جمله که گویا ناخواسته از دهان کیانوری در رفته و علت العلل حقیقی دشمنی خونین با آنان است، جای هیچ‌گونه بحث و چانه‌زدن را باقی نمی‌گذارد.

کیانوری بعد به این کژراهه ادامه می‌دهد و از شدت دستپاچگی برای معرفی چهره آنها که در جنبه صلح باقی نماندند، ملکی و چیانکایچک و تروتسکی را در عرض یکدیگر می‌نشانند که «به باتلاق امپریالیسم و فاشیسم فرورفتند» مقایسه این سه نفر با هیچ معیاری هماهنگی ندارد. چیانکایچک رو در روی انقلابیون چین ایستاد و از ژنرال‌های افراطی بود که عاقبت با فشار انقلابیون در فورموز پناه گرفت و با حمایت امپریالیسم غرب در آنجا ماندگار شد و در حفظ او بیش از همه قدرت امریکا تأثیر داشت. ولی تروتسکی یک انقلابی اصیل بود که در دفع ضد انقلاب فوق‌العاده تلاش کرد. تروتسکی اگر در پست کمیسر جنگ، قساوت قلب نشان داد و ضدانقلابیون را از دم تیغ گذراند، به فرمان لنین بود. تا قبل از مرگ لنین اختلاف عمده‌ای با رهبران حزب بلشویک نداشت. پس از آن بود که با استالین اختلاف پیدا کرد. بعد استالین به کمک کامنوف و زینویف او را از تمام سمت‌های خود معزول کرد و سپس تبعیدش نمود و بعد هم در شروع جنگ جهانی دوم او را کشت. بعد نوبت کمک‌کنندگان استالین فرار سید و کامنوف و زینویف یکی پس از دیگری در قبال تصفیه‌های استالینی از پای درآمدند تا او به رفیع‌ترین قله اقتدار و استبداد و سفاکی برسد. از آن پس استالین قدرتمدار کل گشت و تروتسکیسم بزرگترین نشانه خیانت گردید. کیانوری هنوز در پس‌کوچه‌های عشق جوانی خود اسیر است و استالینیسم ۸-۱۹۲۷ را ترویج و تبلیغ می‌کند. به هر حال قیاس تروتسکی با چیانکایچک از روی تعصب و بی‌خردی است. از تروتسکی در

زمان گورباچف و سیله روزنامه پراودا تجلیل و اعاده حیثیت شد. اما ملکی نه این بود و نه آن، اسلحه برنده او قلم بود و جنگ او با ضدانقلابیون. ملکی کجا مثل چیانکایچک بود که با انقلابیون بجنگد، یا مانند تروتسکی شد که - ولو با انگیزه و ظاهراً مشروع - آدم بکشد؟ وجه مشترک چیانکایچک و تروتسکی در آدمکشی - صرفنظر از انگیزه - به کیانوری خیلی بیشتر نزدیک بود تا هر کس دیگر.

### ۱۵۸ - سوء نیت در نقل خبر

برای اثبات خیانت ملکی، کیانوری می گوید «ملکی ... تا جایی که همان طور که جلال آل احمد - دوست تا ساعت آخرش - نوشت، پیش از ۲۸ مرداد به حضور شاه رفت ... او با مظفر بقائی و دار و دسته چاقوکش او، حتی پس از فاش شدن ارتباط بقائی با قوام در کودتای امریکائی ۳۰ نیر همکاری کرد. وظیفه حزب بود که ماهیت واقعی ملکی را فاش کند»<sup>۱</sup>

وظیفه حزب توده بود که در سال ۱۳۲۶ تا شش سال بعدرا پیشگویی کند و بتواند بگوید که ملکی چه از آب درمی آید و چند مطلب بی ربط را با سوء نیت در چند سطر بنشانند! اولاً - ملکی تنها پیش از ۲۸ مرداد با شاه ملاقات نکرد و بار دیگری هم با او دیدار داشت. چون کیانوری از ملاقات اول او در اینجا صحبت می کند، ما هم فعلاً به شرح و دلیل همان ملاقات می پردازیم. ملاقات خلیل ملکی در پیش از ۲۸ مرداد، الف - به پیشنهاد شاه بود و نه بالعکس. شاه خیال می کرد ملکی هم مثل مکی و بقائی و بعضی های دیگر گول می خورد و خود را می فروشد. فکر شاه حداقل این بود که ملکی را - در صورت بروز حادثه ای - بی طرف نگه بدارد. ب - مرکزیت نیروی سوم این پیشنهاد را استماع کرد و ضمن موافقت، مقرر داشت که حتماً از دکتر مصدق کسب تکلیف شود. ج - دکتر مصدق صریحاً اجازه داد و اصرار داشت که ملکی برود و ببیند منظور شاه از آن همه خرابکاری علیه نهضت چیست. د - این ملاقات که در نهایت

واقع بینی صورت پذیرفت، ضرورت مبارزات آن دوران را نشان می دهد تا شاید با توجه به ضعف دربار، امتیازاتی به نفع پیشبرد اهداف ملی گرفته شود. ملکی به امید بهبود اوضاع و قانع کردن شاه به این نکته که صلاح او در حمایت از حکومت ملی یا لااقل سکوت و عدم توطئه گری است، آن ملاقات را پذیرفت. هـ - کسانی که این گونه ملاقات ها را روی تنزه طلبی نیز منع می کنند، شتم سیاسی متعادلی ندارند.

این ملاقات صد درصد موجه و از نظر دکتر مصدق ضرور بود و مانند تصمیمات خودسرانه بعضی ها بدون کسب اجازه و حتی بی اطلاع کمیته مرکزی نبود که نتیجه آن منحل اعلام شدن حزب، یا چند فقره آدمکشی و جنایت دیگر باشد. ملاقات ملکی با شاه اگر - به فرض - هیچ خاصیتی نمی داشت، به گاو و گوسفند کسی هم لطمه نزد و برخلاف اعمال توطئه گرانه و تصمیمات فردی کیانوری بود که صدمات جبران ناپذیری به حزب خودش وارد آورد. از این گذشته، مگر حسب گفته های صریح دکتر کشاورز، خود کشاورز همراه با دکتر رادمنش و ایرج اسکندری به عنوان رهبران حزب توده «گهگاه» به ملاقات شاه نمی رفتند؟ این ملاقات ها برای اعضای حزب، حتی آنها که از حزب جدا شدند، واجد هیچ ایرادی نبود. در هیچ جا دیده نشده که کیانوری دکتر کشاورز را به ازای ملاقات های مکررش با شاه - که اغلب هم مربوط به علم پزشکی او نبوده - سرزنش کرده باشد.

ثانیاً - چون کیانوری تکرار کرده است ما هم به جوابگویی ادامه می دهیم که «ملکی با دار و دسته چاقوکش بقائی حتی پس از فاش شدن ارتباط بقائی با قوام در کودتای آمریکائی ۳۰ تیر» هرگز همکاری نکرد. راجع به این داستان در مباحث قبلی به اندازه کافی توضیح دادیم. برای پی بردن به ماهیت مستقل و چگونگی عملکرد حوزه اختصاصی چاقوکشان بقائی، خوانندگان گرامی را به پاره ای از نوشته های این نگارنده ارجاع می دهیم.<sup>۱</sup> باز خوب است که افراد خاص دکتر بقائی چاقوکش بودند و

۱- از جمله یادنامه خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و همایون کاتوزیان، مقاله «به بهانه نقل چند خاطره ...» شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۷۰، از ص ۴۹۷ «زیر پرده گلریز شب و ... میراث خلیل ملکی» مجله نگاه نو، بهمن و اسفند ۱۳۷۲، از ص ۱۱۱۶ «سه نسل حسرت به دل شدند» مجله آدینه، خرداد ۱۳۷۱، از ص ۳۱.

هفت تیرکش نبودند و به شکار انسان‌ها نمی‌پرداختند. ولی بزنبه‌ادرهای حزب توده در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ (که یکی از بزرگترین ماجراجویی‌های آن حزب علیه دولت ملی بود) جوانی ۱۸ ساله و عضو سازمان جوانان حزب زحمتکشان به نام احمد طالقانی را کشتند. او باش توده‌ای در نهایت توخس گلو و شاهرگ گردن طالقانی را با گزن کفاشی قطع کردند و او در دم جان سپرد. احمد طالقانی ورزشکار و دروازه‌بان تیم فوتبال باشگاه «تهران جوان» و انسانی بسیار صمیمی و مورد علاقه دوستانش بود (در مراسم تشییع جنازه او که جمعیت در سرتاسر خیابان سعدی جنوبی موج می‌زد، حتی دوستان توده‌ای او می‌گریستند) طالقانی جوان بدبختی بود. پدرش جلو یکی از مغازه‌های انتهای خط اتوبوس ژاله، بساط محقرانه‌ای از تره‌بار شامل سه چهار نوع سبزی و میوه پهن می‌کرد و احمد فرزند ارشدش بود. والدین او مسبب این جنایت هولناک رالغن و نفرین می‌کردند و تا آخر عمر عزادار ماندند. اما چاقوکشان دکتر بقائی چه می‌کردند؟ می‌زدند و خرد و خاکشی می‌کردند و اعمال زور می‌نمودند. این حرکات به خودی خود بسیار زشت و ناپسند، حتی رذیلانه است. لیکن این اراذل دیگر گلوی یک جوان معصوم را با «گزن» نمی‌بریدند. این عمل شنیع، لگه ننگ بزرگی در کارنامه آدمکشی‌های حزب توده ثبت کرد که اثر آن هیچ‌گاه زدودنی نیست. توده‌ای‌ها بعداً ادعا نمودند طالقانی را به ازای قتل فردی به نام عابد اصلی قصاص کرده‌اند. در صورتی که معلوم نبود عابد اصلی منتسب به کدام حزب و جمعیت بود و جریان قتل او چیست و آیا اصولاً موضوع کشتن او به دست افراد ضدتوده‌ای صحت داشته است یا نه؟ آن زمان شایع بود که کشته شدن اصلی کار خود حزب توده است.<sup>۱</sup>

مهدی خان‌بابا تهرانی که خود در آن زمان از توده‌ای‌های بسیار فعال خیابانی بود، ضمن تأیید قتل طالقانی و اصلی، روایت دیگری از این دو حائنه مرگبار دارد:

خاطرم هست در تظاهرات دانش‌آموزان در ۴ آذر ۱۳۳۱ [منظور ۱۴ آذر

۱۳۳۰ است] که به درگیری کشید، احمد طالقانی روبروی سفارت ترکیه

۱- با تشکر از مصطفی قریب به خاطر پاره‌ای یادآوری‌های فراموش شده.



[بش خیابان اسلامبول] بغل مغازه ساعت‌فروشی انویکتا با چاقو به دست یک کارگر توده‌ای اهل شمال کشته شد و این اولین زهره چشم بود. چندی بعد آنها به تلافی این واقعه به یک بچه کارگر کفاش به نام عابد اصلی که روزنامه کانون جوانان دموکرات را می‌فروخت حمله کرده و او را به ضرب زنجیر و چاقو به قتل رساندند. قتل آن کارگر مدت‌ها موضوع بحث مطبوعات حزب بود و سازمان جوانان از او به عنوان یک قهرمان یاد می‌کرد.<sup>۱</sup>

### ۱۵۹- خلیل ملکی و امپریالیسم

این بار کیانوری جمله استفهامی قبلی خود مبنی بر رفتن ملکی به طرف امریکا را با تغییر چند کلمه مجدداً تکرار می‌کند و می‌گوید ملکی که می‌خواست سوسیالیسم ملی درست بکند چرا به طرف امپریالیسم رفت؟! آن وقت این آدم در پاسخ انتقادکنندگان به خاطرات خود که چرا همه مخالفانش را به همکاری با امپریالیسم متهم می‌کند، می‌نویسد «من خلیل ملکی، انور خامه‌ای و دکتر مرتضی یزدی را از هرگونه اتهامی مبرا دانسته‌ام»<sup>۲</sup>!! شاید مفهوم «به طرف امپریالیسم رفتن» و «میرا دانستن از اتهام» در فرهنگ آقای کیانوری یکی باشد؟ و الا هیچ فارسی زبان دیگری این دو جمله را به یک معنا درک نمی‌کند.

اما چرا به راستی ملکی به طرف امپریالیسم رفت؟ اصولاً برای چه به طرف امپریالیسم می‌روند؟ از میان آن خیل خائن که به طرف امپریالیسم رفتند، هیچ‌کس بی‌پول و مقام و موقعیت نماند. استثنائاً دستمزد ملکی از رفتن به سوی امپریالیسم، فلک‌الافلاک بود. مگر انسان عاقل مرض دارد که در دامان استعمار فرو غلتد و خود را بدنام کند، اما از جیفه دنیا نصیبی نبرد؟ آخر مگر به طرف امپریالیسم رفتن بی‌جیره و

۱- مهدی خانباها تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با حمید شوکت، چاپ خارج از کشور ۱۳۶۸، جلد اول، صص ۲۶ و ۲۷.

۲- آدینه، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، ص ۱۶.

مواجب هم می‌شود؟ این چه عامل بدبخت امپریالیسم است که از مال دنیا، زندان‌های قصر و قزل‌قلعه و کمیته مشترک و فلک‌الافلاک گیرش می‌آید؟ باید نگاهی به لیست پاداش‌بگیران کودتای ۲۸ مرداد افکند تا معنای عامل بیگانه و کودتاچی مفهوم گردد. هنگامی که کودتاچیان و عاملین امپریالیسم بعد از ۲۸ مرداد پاداش‌های میلیون‌دلاری دریافت کردند، ملکی را حدود دو سال در زندان، همبند توده‌های نایاب و مردم آزار ساختند. اگر کسی مثل کیانوری، به گفته خودش، در «جاسوسی و خیانت» فروغلتید، در عوض زندگی مادی و تفریحی او کاملاً تأمین می‌شود و از نظر تصاحب مقامات بالای حزبی، عقده‌ای برای او باقی نمی‌ماند.

حقیقت این است که نقش برجسته ملکی در جنبش ملی کردن نفت بسیار چشمگیر بود. ملکی از کسانی بود که تا پایان عمر نسبت به دکتر مصدق وفادار ماند و چوبش را هم خورد. گواه آن، نامه‌ای است که در تاریخ اسفند ۱۳۴۱ تحت عنوان «پدر بزرگوار ملت ایران» به دکتر مصدق نوشت.<sup>۱</sup> قیام ملکی علیه استعمار و استبداد و مبارزه او در عمل و نظر برای ملی شدن نفت و عاقبتی که استعمار برایش رقم زد، همه نشان از این دارد که او از مخالفین جدی تسلط هریک از کشورهای خارجی - اعم از امریکا، یا انگلیس و شوروی - است و مخالف سرسخت هر نوع استعمار شرقی یا غربی بوده است. ملکی ضمن احترام و برداشت صحیح از تمدن چهارگوشه عالم، علی‌رغم دروغ‌های دشمنانش، ثابت کرد به تمام معنا ملی است و جز به منفعت ملت ایران نمی‌اندیشد. او هرگز معتقد نبود که منافع ملی ما مصروف پشت جبهه متفقین گردد. ملیون ایرانی:

به این نتیجه رسیدند که حزب توده ایران به اشرافیت طرفدار روس در اوائل سده بیستم شبیه‌تر است تا به یک حزب انقلابی؛ چرا که هم اشرافیت طرفدار روس و هم حزب توده علیه منافع دولت و کشور خویش با روس‌ها همکاری کرده بودند. حزب توده دستخوش بحران و انشعاب شد. بسیاری

۱- رجوع فرماید به دو نامه، به اهتمام مرتضی مظفری و خاطرات سیاسی خلیل ملکی، بخش اسناد،

از توده‌ای‌ها برای نخستین بار متوجه شدند که میان هدف‌های ناسیونالیسم ایرانی و کمونیسم بین‌الملل مغایرت وجود دارد. عده زیادی از توده‌ای‌ها از جمله خلیل ملکی نظریه پرداز مشهور و برجسته در همین زمان حزب توده را رها کردند.<sup>۱</sup>

### ۱۶۰- منشأ اختلاف در حزب نیروی سوم

اینک در چند جمله ببینیم منشأ اختلاف در حزب نیروی سوم چه بود که باعث بروز بعضی از این‌گونه شایعات و اتهام همکاری ملکی با امپریالیسم شد. سرمنشأ عمده مخالفت با ملکی در نیروی سوم، دکتر محمدعلی خنجی بود. این مخالفت از مقوله اختلاف ایدئولوژیک یا خط مشی اجتماعی - سیاسی و حتی اختلاف سلیقه در روش حزبی نبود، بلکه یک مسئله کاملاً شخصی و عاطفی و «عقده حقارت» ناشی از شکست خنجی در روابط دوستانه با یکی اعضای حزب بود و ملکی اصولاً با طرح این مسائل غیرجدی موافقت نداشت. این موضوع سرچشمه تمام اختلافاتی بود که بعداً به وجود آوردند. مسئله آنقدر بچگانه بود که خنجی نمی‌توانست اصل قضیه را به میان بکشد و بنابراین چند اتهام بی‌اساس اختراع کرد. مسعود حجازی از این ضعف خنجی سوء استفاده کرد و او را در راه مقاصد خود به دام انداخت و عده‌ای را گرد آورد که جمعاً ۱۲ نفر می‌شدند. در روزهای ۲۸ مرداد و بعد از آن، این زمینه گسترش یافت و وقتی ملکی به فلک‌الافلاک رفت به نهایت شدت رسید. خنجی و حجازی اصرار داشتند که به لحاظ همان اتهامات اختراعی و واهی، ملکی باید از حزب اخراج گردد! با مقاومت دوستان ملکی، اصرار آنان به شکست انجامید. ولی بقایای اختلاف به جبهه ملی دوم سرایت کرد و عده‌ای که مهمترین آنها دکتر شاپور بختیار و احمد سلامتیان بودند به مواضع پوچ خنجی و حجازی پیوستند. نتیجه این شد که ملکی پشت درهای جبهه ملی بماند. مخالفان در این اندیشه بودند که اگر ملکی به این جبهه راه پیدا کند، آرای

۱- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۴۷.

توده‌ای‌ها را، که سخت با ملکی مخالف بودند، در انتخابات از دست می‌دهند. ولی چون این موضوع را صریحاً نمی‌توانستند عنوان کنند - زیرا خود متهم به همکاری با حزب توده می‌شدند - از اتهام گنگ و کشدار همکاری با امپریالیسم استفاده کردند که ضمناً احتیاج به ارائه سند و مدرکی هم احساس نمی‌شد. یکی دو شایعه‌ای که از این دست به سفارت امریکا رسید و محققینی امثال گازبوروسکی از آن اقتباس کردند، فقط شایعاتی بود که خنجی و بختیار به علت کینه شخصی علیه ملکی ساخته بودند.

بختیار به طور محسوسی با حزب توده همراهی می‌کرد و از این جهت مخالف ملکی بود. نمونه آن در سالگرد قیام ۳۰ تیر در سال ۱۳۳۲ تحقق یافت که با کمک بختیار در سمت معاونت وزارت کار، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران (تقریباً ۲۵ هزار نفر) به نفع حزب توده وارد صحنه تظاهرات آن روز شدند و نتیجتاً میتینگ توده‌ای‌ها کمّاً و کیفیاً به میتینگ ملتون که صبح برگزار شد می‌چربید. کمک بختیار و تظاهرات مفصل حزب توده را یکی از ابعاد شکست نهائی دکتر مصدق ارزیابی کردند. نیز گفته‌اند میتینگ حزب توده در بعدازظهر ۳۰ تیر ۱۳۳۲، نمایش قدرتی بود که امریکا را به وحشت انداخت، لذا آخرین تصمیمات را که مدت‌ها بود از جانب انگلیسی‌ها تلقین می‌شد، برای انجام کودتا و سقوط مصدق گرفت. باری، ملکی این خدمت شایان بختیار و خنجی و حجازی را به استعمارگران به درستی نوشت و افشا کرد.<sup>۱</sup> در نتیجه خلیل ملکی: از سوی آنان متهم شد به اینکه خود را به دربار و قدرت‌های امپریالیستی فروخته است. برای مردی که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد تمامی دار و ندارش را از دست داده بود و به خاطر پابندی شدیدش به آرمان‌های ناسیونالیستی ماه‌ها در زندان بود، این اتهام از سوی همقطاران سابق، ضربه‌ای بس سنگین و کاری بود.<sup>۲</sup>

۱- خلیل ملکی، تحلیلی از گذشته نهضت ملی برای ترسیم آینده، چاپ دوم (مستقل) بی‌تا، ص ۸. چاپ اول این مقاله در مجله نبود زندگی، شماره ۱۰، مورخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۵ از ص ۲۷ تا ۵۹ منتشر شد.

۲- ناسیونالیسم در ایران، ص ۳۷۳.

## ۱۶۱- دست راست دکتر ارانی

عقدہ گشایی کیانوری علیہ انشعابیون تمامی ندارد، بخصوص دست از سر ملکی و خامه‌ای بر نمی‌دارد. ضمن بحث در صفحه ۱۷۰ می‌گوید «البته خامه‌ای در گروه ارانی موقعیت مهمی نداشت» ما اصراری بر رد یا قبول این ادعا نداریم. همین قدر بگوییم که از زبان دو نفر از زندانیان جوان گروه ۵۳ نفر شنیده‌ایم که دادستان محاکمات ۵۳ نفر در مورد انور خامه‌ای گفته بود «به ریزی جثه او نگاه نکنید، او دست راست دکتر ارانی بوده است» به بقیه افتراهای کیانوری توجه کنیم:

مصاحبه کننده درباره کار حزبی خامه‌ای می‌گوید که او «یک تیپ تئوریک بود نه تشکیلاتی» کیانوری زیر بار نمی‌رود و جواب می‌دهد «نه بابا! او سواد تئوریک نداشت».

در این مورد کافی است یاد آوری شود که یکی از آثار خامه‌ای به نام تجدیدنظر طلبی از مارکس تا مانو، کتابی است سنگین و نشان‌دهنده مطالعات وسیع تئوریک نویسنده آن می‌باشد. این کتاب در ۳ بخش و ۴۰۰ صفحه تهیه شده است. عنوان بخش‌های سه گانه آن: اول دیالکتیک، دوم ماتریالیسم تاریخی، سوم طبقه اجتماعی و انقلاب، گویای این است که خامه‌ای با بینش علمی خود درک کرده «در تحول افکار مارکس و انگلس دو تمایل متضاد به موازات هم دیده می‌شود. از یک سو علاقه به تغییر و اصلاح و تکامل نظریات خود به تناسب پیشرفت‌های علمی و فنی و صنعتی، و از سوی دیگر تمایل به حفظ و نگاهداری شعارهای ثابت ایدئولوژیک و یک مسلک پایدار و استوار»<sup>۱</sup> و خامه‌ای دقیقاً این دوگانگی را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفته است که دوگانگی «ناشی از هدف‌های متضادی است که مارکس و انگلس برگزیده بودند»<sup>۲</sup> کار خامه‌ای در این اثر خمیر مایه فلسفی دارد و مورد تأیید بسیاری از فلسفه‌شناسان مذهبی و اجتماعی واقع شده است.

۱- تجدیدنظر طلبی از مارکس تا مانو، به زبان فرانسه ترجمه خود انور خامه‌ای، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).

۲- از مصاحبه گزارشگر روزنامه کیهان با دکتر انور خامه‌ای، مورخ ۲۸ اسفند ۱۳۵۵.

اثر دیگر دکتر خامه‌ای اقتصاد بدون نفت است که تمام پیشداوری حزب توده را مبنی بر اینکه شعار ملی شدن نفت یک وزنه آمریکائی بوده و مصدق بدواً به امریکا تمایل داشته، به هم ریخته است. اقتصاد بدون نفت، متکی به اسناد از طبقه‌بندی خارج شده وزارت خارجه امریکا است و ثابت می‌کند کسانی مانند جرج مک‌گی که به صورت افسانه‌ای دوست ایران و مصدق و موافق ملی شدن نفت ایران معرفی شده‌اند، حتی قبل از نخست‌وزیری دکتر مصدق با ملی شدن نفت مخالف بوده و از سیاست انگلستان جانبداری کرده است. جالب است که:

دو قطبی که حزب توده آنها را متضاد و آشتی‌ناپذیر معرفی می‌کرد، در عمل نه متضادند نه آشتی‌ناپذیر... این واقعیت هم در سطح جهانی و هم در سطح ملی آشکار شد. در سطح جهانی دولت «سوسیالیستی» شوروی همان سیاست استعمارگرانه‌ای را نسبت به ملت ایران و ملت‌های دیگر اعمال می‌کرد که نظام‌های سرمایه‌داری امریکا، انگلیس و کشورهای غربی. دولت شوروی در تحریم خرید نفت از ایران همان روشی را اتخاذ کرد که کارتل‌های جهانی نفت به کار بسته بودند و شوروی با وجود ۵۰ درصد تخفیف در بهای نفت، حاضر نشد از ایران نفت بخرد.<sup>۱</sup>

امریکائی‌ها شاید در آن زمان متوجه نبودند که شوروی در این زمینه با انگلیس از در سازش وارد شده است. انگلیسی‌ها واقعاً نگران واکنش مخالف شوروی نبودند و اگر حرف از خطر شوروی می‌زدند برای گول‌زدن امریکا بود که بالاخره آلت دست انگلیسی واقع شد. حقیقت این است که خطوط عملی کمونیست‌ها با افکار امپریالیست‌های انگلیسی و شرکت نفت انگلیس از وحدت کم نظیری برخوردار بود. دیگر از کارهای بسیار برجسته خامه‌ای، سه جلد کتابی است که اخیراً نیز وسیله نشر گفتار در یک جلد تجدید چاپ شده و تحت عنوان خاطرات شخصی، بسیاری از وقایع ایران، مخصوصاً حوادث دهه ۲۰ را به بحث و نقد کشیده است و ما قبلاً از آن

صحبت کردیم.

احسان طبری در مقدمه‌ای که بر کتاب «دیالکتیک، طبیعت و تاریخ» اثر خامه‌ای نوشت، از او تحت عنوان «نویسنده دانشمند این مقالات سودمند» یاد نمود که «با تکابه دانش وسیع و اندیشه باریک خود، قوانین حرکت و جهش» را تدوین کرده است و جملات ستایش آمیزی درباره آن نوشت. امیدواریم کیانوری این مطلب را دیگر تخطئه نکند. چرا که خود او طبری را با سوادترین عضو حزب توده قلمداد نموده است. سلسله مقالات خامه‌ای که تحت دیالکتیک در روزنامه مردم برای روشنفکران در سال ۱۳۲۳ منتشر می‌شد، به کوشش طبری و آل احمد به صورت کتاب درآمد و یک بار دیگر در سال ۱۳۵۷ وسیله انتشارات توکا تجدید چاپ گردید. طبری در آن مقدمه، از جهت دید و مطالعات تئوریک، خامه‌ای را با انگلس مقایسه نمود، ضمن اینکه فضل تقدیم در بررسی‌های دیالکتیکی را برای فردریک انگلس محفوظ داشت.<sup>۱</sup>

## ۱۶۲- سوابق اخلاقی، تحصیلی و شغلی

**اول - کیانوری ادامه می‌دهد:** خامه‌ای «آنقدر خودخواه بود که می‌خواست رییس شود و به همین علت بود که ملکی را قبول نداشت» اگر خامه‌ای می‌خواست رییس باشد و ملکی را قبول نداشت، در سراسر سه جلد خاطرات خود، به ویژه بیش از ۳۰ صفحه از جلد سوم (از صفحه ۲۹۵ تا ۳۲۶) را وقف تجلیل و تحسین از آثار و افکار ملکی نمی‌کرد، از «شجاعت‌های مثال‌زدنی» ملکی و نتایج غرورانگیز فداکاری‌های او در دوران زندان ۵۳ نفر تا پایان حیاتش، حرفی به میان نمی‌آورد و از آنها مهمتر، با شهامت، به درستی راه ملکی در مقابل راه اشتباه‌آمیز خود اقرار نمی‌نمود، و بالاخره از مبارزات سازنده ملکی در روزگار نهضت ملی نفت و نقش چشمگیر او در جلوگیری از سقوط جبهه ملی در دام‌هایی که حزب توده می‌گسترده، داد سخن نمی‌داد. احزاب ملی از افراد با ایمان و غالباً ساده‌ای تشکیل شده بود. ملکی با تمام ذرات وجودش حزب توده -

۱- انور خامه‌ای، دیالکتیک، طبیعت و تاریخ (دینامیسم، جهش، تضاد) مقدمه به قلم احسان طبری، انتشارات حزب توده، چاپ اول، تهران ۱۳۲۶.

اخص از کمینفرمیست‌ها - را می‌شناخت. کار ارزنده او حفظ این افراد از دام فریب و نیرنگ و دروغ حزب توده بود. و خامه‌ای به مناسبت‌های مختلف، برجستگی‌های نقش ملکی را نمایانده است. دستش درد نکند که نکات تاریکی را روشن ساخته و خدمت و خیانت روشنفکران را همه جا نشان داده است.

**دوم -** در مورد تحصیلات و سوابق خامه‌ای، ادعای کیانوری بسیار مضحک است. می‌گوید خامه‌ای «را از طرف رژیم شاه برای تحصیل به فرانسه فرستادند. در روزنامه اطلاعات هم مقاله می‌نوشت و به احتمال زیاد با امریکائی هم رابطه داشت چون او را از طرف دانشگاه به ژنیر فرستادند»<sup>۱</sup>

آن‌طور که خود خامه‌ای نوشته است نه از طرف رژیم شاه برای تحصیل رفت و نه اصولاً برای تحصیل به فرانسه رفت. مقاله‌نویسی در جرائد فی‌نفسه جرم و گناهی نیست. دیگران هم می‌نوشتند. قسمت آخر جملات کیانوری را درنیافتیم که از طرف دانشگاه به خارج رفتن دلیل بر ارتباط با امریکائی‌هاست، یا به کشور ژنیر رفتن؟ اگر بورسیه‌های دانشگاه که به ژنیر رفته‌اند همکار امریکا بوده‌اند، لابد آنها که مثلاً به زلاندنو رفته‌اند انگلیسی بودند و یا تمام آنها که در کنکور اعزام محصل شرکت کردند و با خرج رژیم رضاشاه به آلمان و فرانسه و جز آن رفتند، لابد عامل یکی از امپریالیست‌ها بودند و لابدتر، تمام آنان که بورس تحصیلی شوروی را داشتند یا در یکی از دانشگاه‌های آن کشور درس می‌خواندند جاسوس «چکا» و «ان. کا. و. د.» و «گ. پ. او» و یا «کا. گ. ب.» شدند. جالب است که شاه همیشه جاسوس شوروی کشف می‌کرد و حزب توده کمتر جاسوس انگلیس و بیشتر جاسوس امریکائی کشف می‌کند!

باری، طبق نوشته‌های خامه‌ای، او نه از طرف دانشگاه به ژنیر رفته و نه برای تحصیل، بلکه برای تدریس در دانشگاه لوانیوم کنگو (امروز دانشگاه ملی ژنیر) به مد. دو سال استخدام شد. خامه‌ای مدتی پس از شهریور ۱۳۲۰ به تدریس ریاضیات فیزیک در دبیرستان‌های تهران پرداخت. در ۱۳۴۰ با فروش کلیه مایملک خود



خرج خود برای تحصیل به آلمان و سوئیس رفت. در مدت ۹ سال موفق به اخذ لیسانس، دیپلم عالی روزنامه‌نگاری و دکترای دولتی اقتصاد از دانشگاه فریبورگ آلمان گردید. سپس مدت دو سال در کینشازا اقتصاد ریاضی و انفورماتیک، و تا سال ۱۳۵۳ در کالج باترست کانادا اصول اقتصاد کلان و پول و بانکداری و غیره درس می‌داد. آنگاه وارد ایران شد و می‌خواست در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران مشغول به تدریس شود. زیرا از طرف رییس این دانشکده یک دعوتنامه دریافت کرده بود. او نیز مدارک خود را فرستاده بود، ولی موضوع را کد ماند. بعد معلوم شد ساواک با استخدام او در دانشگاه مخالفت کرده است.<sup>۱</sup>

جاسوسی برای هر کشور خارجی که باشد جنایت است، چه آن کشور امریکا باشد و چه شوروی. کیانوری که به این آسانی مثلاً جاسوسان امریکا را به تله می‌اندازد، اعترافات خود و سایر رفقا را گویا فراموش کرده است.

سوم - کیانوری راجع به صفات و خصوصیات اخلاقی خامه‌ای می‌گوید «گویا غیر از ارانی که ظاهراً او را قبول دارد، بقیه آشغال و بی‌ارزش بودند. به این ترتیب من به روایت خامه‌ای اعتقاد ندارم و نمی‌توانم بپذیرم که او صادقانه انشعاب کرده است، ملکی صادق‌تر بود.»

الف - این ادعا که گویا خامه‌ای بقیه را «آشغال و بی‌ارزش» می‌داند، ما با مرور دقیق و چندباره بر آثار دکتر خامه‌ای مفهومی از چنین واژگان غیراخلاقی و سخیفی را در نیافتیم. چندتن از صاحب‌نظران که اهل مطالعه عمیق‌اند و با کتاب برخوردی انتقادی دارند نیز چنین برداشتی نداشتند. معلوم نیست کیانوری چگونه این تعبیرات زشت را در دهان دیگران می‌گذارد و بیرون می‌آورد. برای اینکه بدانیم چه کسی دیگران را بی‌ارزش می‌داند، قسمتی از نامه دکتر بهرامی به دکتر جودت را نقل می‌کنیم. این نامه جزو اسناد مکشوفه‌ای است که پس از توقیف دکتر بهرامی در اواخر سال ۱۳۳۴ توسط فرمانداری نظامی تهران از اسناد و نامه‌های کمیته مرکزی حزب توده به دست آمده است:

۱- دکتر انور خامه‌ای، پاسخ به مدعی، انتشارات به‌نگار، ۱۳۶۸، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.

حال چندی است که در حزب مُد شده است که فقط حسین (یعنی دکتر کیانوری) در هیئت اجرائیه است و سایرین چیزی نیستند. البته مثل همیشه فوراً به گوش رکن ۲ هم رسیده و دیروز در تهران مصور منعکس بود... پس از لجن مال غلامعلی خان (یعنی مهندس عُلوی) مثل این است که حالا نوبت من رسیده است.<sup>۱</sup>

ب - در مورد اینکه ملکی از خامه‌ای صادق‌تر بود، کیانوری درست در یک صفحه قبل، عکس این ادعا را کرده است: «خامه‌ای از همان زمان زندان با ملکی تفاوت داشت و پس از انشعاب هم بلافاصله از ملکی جدا شد. او و مهندس مکی نژاد در دانشکده فنی همشاگرد من بودند، هر دو دانشجویان خوبی بودند!» کیانوری در هیچ یک از این اظهارات، بی نظر نیست. او هنوز هم به فکر توطئه و تفرقه‌افکنی بین بقایای آنهاست تا شاید یک نفر از طرفداران ملکی را علیه او بشوراند. کیانوری دلش غنچ می‌زند که کسی بر ضد ملکی دست به قلم شود. ولی دیدیم که همگی حتی یکی از رفقای سابق او که عضو آخرین کمیته مرکزی حزب توده در ایران بود، به نام بابک امیرخسروی، به ارزیابی مجدد و عمیق ارزش‌های ملکی و تجلیل گرانقدر از خدمات برجسته او به‌ویژه در دوران نهضت ملی ایران پرداخته‌اند. در مقابل هر ضدحقیقتی، حقایق تابناک سر بلند می‌کنند و در دل تاریخ جای می‌گیرند.

### ۱۶۳- اظهار نظر درباره امضاکنندگان اعلامیه انشعاب

۱ - کیانوری در صفحه ۱۶۷ گفته است «اعلامیه انشعاب با اعلام وفاداری به شوروی منتشر شد» اما در صفحه ۱۷۱ می‌گوید «اپریم به گروه ملکی نزدیک شد ولی مواضع ضد شوروی نداشت» فحوای عباراتی دوم، عکس معنای جمله اول را می‌رساند و یعنی با اینکه گروه ملکی مواضع موافق شوروی نداشت و گرچه اپریم وفادار به این

کشور بود، ولی به ملکی نزدیک شد. در حالی که نه آن است و نه این. هرچند ملکی هنوز برای شوروی احترام قائل بود و موفقیت یک جنبش مترقی چپ را خارج از حدود آن مقدور نمی‌دانست. ولی - همانطور که بارها گفته‌ایم - وابستگی به شوروی و «نوکر نوکر سفارت» بودن را دون شأن رهبران حزب تراز نوین می‌دانست و از هر نوع وابستگی به یک بیگانه و هر کشور خارجی متنفر بود.

۲ - در مورد دکتر اپریم، کیانوری می‌گوید «محاکمه و از حزب اخراج شد» این به کلی خلاف واقعیت است. اپریم با مواضع انشعاییون قرابت زیادی داشت. ولی یک جریان و مسیر جداگانه را پیمود. اپریم با انشعاییون منشعب نشد و اعلامیه انشعاب را هم امضا نکرد. بلکه چندی بعد از انشعاب، بدون سر و صدا حزب را ترک کرد و استعفای خود را برای حزب فرستاد. اما هیچ‌گاه وسیله حزب توده محاکمه نشد و اخراج هم نگردید.

۳ - در صفحه ۱۷۴ راجع به خنجی می‌گوید «در شرایطی که ملکی از گرایش‌های اولیه خود فقط اسمی باقی گذاشته بود خنجی تمایلات سوسیالیستی خود را حفظ کرده بود» اگر سوسیالیسم به معنای حزب توده باشد، آری ملکی از گرایش‌های اولیه خود روزبه‌روز دورتر می‌گردید. ولی اگر غیر از این باشد، لحظه به لحظه او سوسیالیست استوارتری شد. حفظ تمایلات سوسیالیستی خنجی را هم به این سبب بزرگ می‌کند که می‌داند او از مواضع اصولی خود کم‌کم دور شد و به خاطر حفظ هدف‌های سیاسی یک چرخش کامل در نظر و عمل نمود. کیانوری همه مخالفان ملکی را بزرگ نشان می‌دهد و در اینجا نیز به خاطر تحقیر ملکی از خنجی تعریف کرده است.

کیانوری در مورد عاقبت خنجی چیزی نمی‌داند و می‌گوید «تصور می‌کنم هنوز در ایران باشد» خنجی به علت طبع فوق‌العاده عاطفی خود روحیه نامتعادلی داشت و بالاخره در ۶ بهمن ۱۳۵۰ با سیم برق خودکشی کرد.

۴ - کیانوری درباره مهندس ناصحی می‌گوید او «همان کسی است که از تصمیم کمیته مرکزی درباره اخراج گروه انشعاییون مطلع شد و اسناد کمیته ایالتی را از دفتر

حزب برداشت و همان شب انشعاییون را خبر کرد و جریان انشعاب ترتیب داده شد.<sup>۱</sup> با توجه به اینکه کمیته مرکزی نمی توانست آن عده را اخراج کند، علت این تحریف کیانوری همان است که در کتاب روشنفکران نوشته شده است. آل احمد شایعه‌ای را از قول ناصحی نقل می کند که حسب آن گویا کمیته مرکزی چنین تصمیمی دارد و آنها هم با پیشدستی بر اخراج خود، انشعاب کردند. آل احمد صریحاً نوشته که این خبر، شایعه‌ای بیش نبود.<sup>۲</sup> ولی کیانوری همین خبر دست و پاشکسته را اخذ کرده و حالا با قطعیت می گوید کمیته مرکزی قصد اخراج آنها را داشته و مهندس ناصحی عامل این خبر به انشعاییون بوده است.

۵ - می گوید «محمد سالک: او وکیل دادگستری و جوان بسیار علاقه مند ... بود. تا آنجا که به خاطر دارم او به حزب بازگشت و در دوران کار مخفی حزب، پس از فرار ما از زندان، خانه او نیز پناهگاه‌های ما بود»<sup>۳</sup> اشتباه کیانوری در اینجا مسلم است. زیرا محمد سالک، غیر از عماد سالک است که وکیل دادگستری بود. محمد سالک که کارگر فعالی بود با انشعاییون رفت و هرگز به حزب توده بازنگشت.

۶ - درباره نوائی می نویسد «محمود نوائی: همان طور که گفته ام من با او از دوران تحصیل در دانشکده فنی و از جلسات مطالعه شادروان محمدرضا قدوه آشنا شدم و از همان وقت هم به او احترام می گذاشتم ... او در گروه ارانی زندانی شد و پس از خروج از زندان به حزب پیوست ... رفتن او با انشعاییون برای من به راستی دردناک بود و هنگامی که از آنان برید، بسیار خوشحال شدم»

این ادعاها اشتباه نیست، سرتاپا جعلی است. در مورد محمدرضا قدوه قبلاً توضیح دادیم و تکرار می کنیم که نه جلساتی در منزل قدوه تشکیل می شد، نه کیانوری در جلسات تشکیل نشده منزل قدوه شرکت می کرد، نه محمود نوائی در آن جلسات جعلی شرکت داشت، نه نوائی دستگیر و زندانی شد و نه وقتی نوائی انشعاب کرد از

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۷۵.

۲- در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۳۵۲.

۳- کیانوری، خاطرات، ص ۱۷۵.

انشعاییون برید. یک اشتباه را لای چند خبرساختگی گذاشتن، هنری است که از هر هنرمندی ساخته نیست.

۷- کیانوری در صفحه ۱۷۶ مدعی می شود «حسین ملک: او نیز از دوران دانشجویی و پس از آن از جوانان فعال حزب توده بود ... حسین ملک ماهواره برادرش بود و از خود اراده مستقلی نداشت.»

کیانوری نمی تواند بگوید که حسین ملک را نشناخته است؛ به این دلیل که به درستی گفته است ملک «از جوانان فعال حزب توده بود» او را به خوبی می شناسد ولی دروغ می گوید که او «از خود اراده مستقلی نداشت» حسین ملک یک پارچه شور و شوق و سرشار از عشق به کار در راه آرمان هایش بود. از فعالیت های حیرت آور او داستان های شورانگیزی دیده و شنیده ایم. او زیر بار هیچ کس نمی رفت (و نمی رود) و جز آنکه خودش تشخیص بدهد راهی را که می رود صحیح است، هیچ جریانی را نمی پذیرد. اگر آن طور که کیانوری قضاوت می کند حسین ملک «بسیار معتقد به خود بود» چطور ممکن است ماهواره کسی ولو برادرش باشد؟ او حتی از خلیل ملکی هم بدون تفکر تمکین نمی کرد. مباحثات خانوادگی آنها که گاه تبدیل به بعضی مشاجرات لفظی و کم دوام می شد، نشان از استقلال رأی خلیل و حسین داشت. ولی در عین حال فوق العاده نسبت به ملکی احترام قائل بود. ملکی هم به خاطر افکار و عقاید مستقلانه او خیلی ملک را دوست می داشت. از لحاظ تحصیلی و تخصصی در زمینه کشاورزی ملی و بین المللی در ایران یگانه بود و در مطالعات تئوریک نیز مقام برجسته ای دارد. حسین ملک دکتر مهندس کشاورزی است و سال ها در سمت کارشناس برجسته مسائل کشاورزی از طرف سازمان ملل متحد در کشورهای مختلف جهان (بخصوص در کشورهای روبه رشد) خدمات ارزشمندی انجام داده است.

### ۱۶۴- چرخش ناگهانی

کیانوری با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای، ناگهان از تمامی اتهاماتی که تا اینجا به افراد شریف و پاکدامن و فداکار وارد آورده عدول می کند و می گوید:

صراحتاً بگویم که من اعتقاد راسخ دارم که نه ملکی، نه انور خامه‌ای و نه هیچ‌کدام از افراد انشعایی، جاسوس و یا عامل و یا وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی خارجی نبوده‌اند؛ زیرا من در زندگی خود آنها را شناختم.<sup>۱</sup>

کیانوری شنیده است که پذیرش «تئوری توطئه» در این سال و زمانه از روی کمال بی‌اطلاعی است. بنابراین او هم ظاهراً آن را مردود می‌شمارد. اما در واقع با اتهاماتی که تاکنون به انشعاییون وارد کرده، عملاً و عیناً آن را قبول کرده است. زیرا پس از اینکه آنها را به انواع جرم و گناه آلوده ساخته و عامل امپریالیسم و جاسوس پلیس و مأمور شهربانی معرفی کرده، حالا می‌گوید «هیچ‌کدام از افراد انشعایی جاسوس یا عامل یا وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی نبوده‌اند» او فراموش می‌کند که در همین چند صفحه قبل (ص ۱۶۹) صراحتاً از تغییرات عمیق ملکی در اثر سفر به انگلستان صحبت کرده و گفته است «ملکی در بازگشت از انگلستان، آن ملکی قبل نبود، اصلاً دگرگون شده بود... سفر انگلستان بر ملکی تأثیر شدید داشت و با ما تغییر او را احساس می‌کردیم و می‌دیدیم... چرا اینها که می‌خواستند سوسیالیسم ملی درست بکنند به طرف امریکا رفتند؟ چرا به همکاری ننگین با مظفر بقائی [آدمکش و امریکائی و شاه‌جاسوس و نوکر امپریالیسم و...] تن در دادند؟... چرا به طرف امپریالیسم رفتند؟» معنای این سخنان چیست؟ همکاری با شاه‌جاسوس امریکا، خود صریحاً جاسوسی است. پس چگونه آنها را از تهمت جاسوسی مبرا دانسته است؟ او بعد از اینکه انشعاییون را ناجوانمردانه به کثافت کشیده است اینک با ظاهرسازی خود را فرد مطلعی نشان می‌دهد که به «تئوری توطئه» اعتقاد ندارد. زمانی کیانوری هم جزو انتقادکنندگان اصلاح‌طلب بود. اما وقتی در هیئت حاکمه آینده‌دار حزب قرار گرفت، اصلاح‌طلبان را زیر ضربات خردکننده گرفت. از آن پس هرکس جرئت می‌کرد و کمترین انتقادی می‌نمود، او را با واژگان انشعایی، طرفدار انشعاییون و عامل پست امپریالیسم از میدان به در می‌برد، کلمه انشعایی معادل بدترین فحش‌ها و بالاترین خیانت‌ها بود و هنوز هم هست. به قول ارسلان پوریا دومین